

معرفی و نقد ۳ اثر در باب: خشونت

علی اصغر افتخاری
عضو هیات علمی دانشگاه امام صادق (ع)

مقدمه:

«عدم مدارا با همان شدت و حدت گذشته ادامه خواهد یافت. جز آن که این بار در لافه تزویر و ریا پیچیده و پنهان شود. از رهگذر این ریاکاری عاملان جنین عدم مدارایی... خود را قهرمان مدارا و دیگران را دشمنان آن قلمداد می‌کنند. تو کویی عدم مدارا ملک طلق اینهاست»^۱
(سیدحسین نصر)

پیامدهای منفی خشونت انسان را به سوی اصل مدارا رهنمون شد تا از این طریق جامعه‌ای مطلوب را که همگان با آسایش خاطر بیشتر در آن زندگی کنند تأسیس نماید. متعاقب آن سوءاستفاده‌های سیاسی مدعیان «مدارا» از ارزش این اصل در مقام عمل کاست و چنین شد که خشونت، البته به سبک مدرن آن، یار دیگر در جوامع بشری وجه غالب یافت.^۲ اکنون «خشونت» به عنوان یک موضوع پژوهشی بسیار حساس مطرح است که تا مل در زوایا و مبانی فلسفی- نظری آن، حوزه پژوهشی مستقلی را شکل می‌دهد. نفی خشونت و اجماع اولیه بر این حکم، موجب شده که وجه ناپیدای خشونت و دقایق فلسفی- اجتماعی آن کمتر مورد توجه قرار گیرد و گمان شود که «خشونت‌ورزی» یک پدیده آشکار و واضح است که بدون پژوهش نیز می‌توان در مقام خشکانیدن ریشه‌های آن برآمد. اما حقیقت خلاف این تصور رایج است. به گونه‌ای که،

اولاً. در بدیهی‌ترین نقطه خشونت، یعنی تعریف آن اختلاف نظر بسیاری وجود دارد. بزم عده‌ای باید آن را نوعی رفتار سیاسی دانست که با عنصر «اعمال ناشایست قدرت» همراه است.^۳ و به گمان برخی حیطه آن محدودتر بوده مشتمل بر کاربردهای زمخت قدرت در درون یک واحد سیاسی علیه مردم، گروه‌های سیاسی یا دولت می‌باشد.^۴ در مقابل می‌توان از تعاریف عام و فراخی یاد کرد که «خشونت» را به عمل «خلاف نرم و طبع» تعریف می‌نماید.^۵ پذیرش هر یک از تعاریف فوق دایره مصادیق خشونت را کم و زیاد می‌کند و یک عمل واحد چه بسا از منظری مصادیق خشونت و از منظری دیگر مصادیق مدارا باشد!

گذشته از مشکل تعریف، شناخت مصادیق خشونت در گرو توجه به بستر یا «متن» بروز عمل خشونت‌آمیز است و لذا چون «متن» تغییر کند حکم عمل نیز تفاوت می‌کند و معلوم نیست مرجع نهایی برای تعیین حکم کدام است؟ و آیا اساساً در این مواقع می‌توان به وجود «مرجمی» قایل شد یا خیر؟ به عنوان مثال در چارچوب ضوابط و معیارهای اسلامی، مسئله سلیمان رشدی اصلاً مشمول حکم «خشونت» نمی‌شود اگر هم این عنوان برای آن به کار رود همیشه با وصف «مقدس» می‌باشد که دلالت بر تأیید آن دارد تا نفی آن. حال آن که بیش از غریبی از درک این مطلب عاجز است و آن را کلاً مردود می‌شمارد.^۶

تمییز خشونت مشروع از نامشروع، خشونت پاک

از خشونت ناپاک، و واژگان دیگری همچون «مقاومت»، «مقابله به مثل»، «دفاع» و... موضوع دیگری است که بر پیچیدگی این مفهوم به ظاهر ساده دلالت دارند^۷ و تماماً ما را به آنجا رهنمون می‌شوند تا از «خشونت». به تبع ژرژ سورل. به مثابه «موضوعی مبهم» یاد نماییم که محتاج پژوهش‌های عمیق بسیاری است.^۸ مطابق ضرورت فوق، در این نوشتار به معرفی و ارزیابی سه اثر برگزیده و تازه انتشار یافته در زمینه خشونت سیاسی می‌پردازیم که سعی در پاسخ‌گویی به این نیاز اساسی در جامعه ما دارد.

- ناصر فکوهی، خشونت سیاسی: نظریات، مباحث، اشکال، راهکارها، تهران، قطره، ۱۳۷۸.
- رامین جهاننگلو، اندیشه عدم خشونت، محمدرضا پارسایار، تهران، نی، ۱۳۷۸.
- محمدرضا نیکفر، خشونت، حقوق بشر، جامعه‌مدنی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸.

نکته مهم در خصوص عناوین آثار فوق آن است که «خشونت» به عنوان یک «روش» در حیات سیاسی- اجتماعی جوامع مختلف مدنظر بوده و حکم نفی یا اثبات، ناظر بر این معنا و برداشت از خشونت است که موضوع جوامع مدرن امروزی است.^۹ ضمناً با توجه به اهمیت موضوع و تازگی آن، در مقام ارزیابی و نقد کتب فوق، سعی شده از پیشینه پژوهشی موضوع در داخل و خارج بهره گرفته شود و از این طریق با معرفی منابع اصلی، راه برای سایر محققانی که مایل به تحقیق در این زمینه هستند، باز گردد و بویژه مقدمه‌ای برای پژوهش‌های مستند درباره ایران باشد.

مقاله حاضر از سه بخش اصلی تشکیل شده است: در بخش اول به معرفی اجمالی سه کتاب در موضوع خشونت خواهیم پرداخت و در بخش دوم به ارزیابی کلی محتوای آثار فوق‌الذکر می‌پردازیم که در مجموع معرفت‌مهمترین زوایای این موضوع مهم هستند. بخش سوم نیز به یک نتیجه‌گیری کلی اختصاص دارد که برگرفته از انتقادات وارده بر سه کتاب است.

بخش اول: معرفی آثار

با عنایت به تفاوت دیدگاه‌های مولفان سه کتاب حاضر، معرفی هر یک مستلزم بحثی مستقل است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

الف. خشونت سیاسی

کتاب «خشونت سیاسی: نظریات، مباحث، اشکال و

راهکارها را باید از جمله آثار معدودی به حساب آورد که به زبان فارسی در موضوع «خشونت سیاسی» بارویکردی نظری - راهبردی تجزیه شده است. توجه به وضعیت رفتارهای خشونت‌آمیز در تاریخ سیاسی ایران از ویژگی‌های بارز اثر به حساب می‌آید که مطالعه و ارزیابی آن را برای محققان و سیاست‌گذاران - هر دو- ضروری می‌سازد. کتاب مشتمل بر پیشگفتار، نتیجه‌گیری و پنج فصل است که در ذیل چهار محور اصلی تعریف، پیشینه نظری، تحلیل و تجویز قابل‌تخصیص است:

اول) تعریف

پیشگفتار و بخش‌هایی از فصل اول کتاب، به تعریف «خشونت» و «خشونت سیاسی» اختصاص دارد. تعریف مولف از خشونت، چشم‌انداز تازه‌ای را در پیش‌روی خواننده ترسیم می‌کند که در آن خشونت سیاسی نه امری استثنایی بل شایع و عام است. خشونت رابطه‌ای دوطرفه بر محور قدرت (زور) تعریف شده که در شکل «کنش و واکنش» غالباً مشاهده می‌شود. حال اگر این رابطه در سطح جامعه و با عطف توجه به قدرت سیاسی رخ دهد، آن گاه با پدیده‌ای بنام خشونت سیاسی مواجه خواهیم بود. از این منظر، خشونت سیاسی در ضمن فرآیند توسعه رشد و نضج می‌یابد و لذا جهان توسعه یافته امروزی دارای پتانسیل خشونت بسیار بیشتری نسبت به جهان قدیم می‌باشد. البته نیاستی فراموش کرد که نفی خشونت همچنان به‌عنوان هدف اولیه توسعه در کشورهای مختلف به‌حساب می‌آید.

اما در مورد ایران، تعریف فوق حکایت از بسترستی مساعد برای بروز خشونت در روابط سیاسی دارد. قدرتمنداری دولت تجربه گذر از سنت به مدرنیته، وقوع انقلاب اجتماعی بزرگی همچون انقلاب اسلامی، وجود قومیت‌های متعدد و فضای پرتنش بین‌المللی، از جمله عوامل مؤثر و قابل توجه در این زمینه است.

دوم) پیشینه نظری

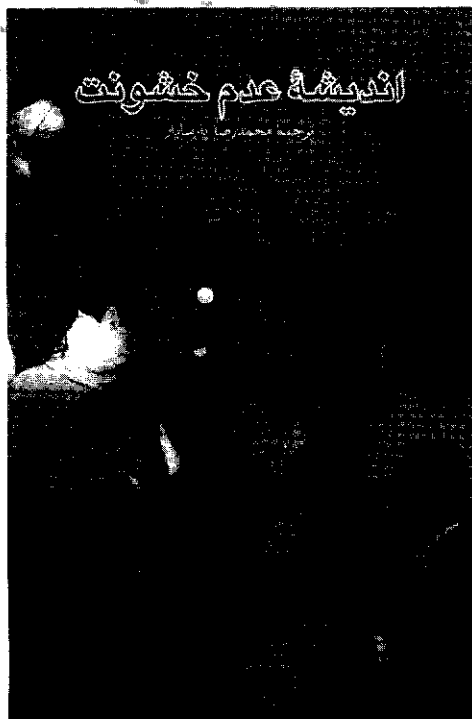
بررسی تئوری‌های مختلف مربوط به خشونت سیاسی، موضوع فصول اول و دوم کتاب است که می‌توان آنها را در دو قسمت مختلف به بحث و بررسی گذاشت:

قسمت اول) تاریخچه خشونت سیاسی.

این قسمت که در فصل اول کتاب آمده بر پایه این استدلال است که اساساً خشونت سیاسی ریشه در حیات جمعی انسان دارد و به طور مشخص می‌توان به تئوری‌های سه‌گانه تاسیس دولت - یا زمان شروع جامعه مدنی - اشاره نمود که تماماً دلالت بر ضرورت وجود خشونت دارد. نظریه‌ای که علت تاسیس دولت اولیه را در لزوم ایجاد شبکه‌های آبیاری در مناطق کم‌آب می‌داند؛ نظریه‌ای که دولت را مرجع قانونی به‌کارگیرنده خشونت و تنظیم‌کننده روابط بین افراد جامعه می‌داند و بالاخره نظریه سوم که تاسیس دولت را ناشی از برآوردن نیازهای تجاری می‌داند، هر سه بر پذیرش خشونت دلالت دارند. مؤلف برای تأیید این معنا به یک‌بررسی تاریخی از دوران یونان باستان تا عصر

حاضر پرداخته است که طیف وسیعی از اندیشمندان و ادواتاریخی را شامل می‌شود. مهمترین نقاط عطف این بررسی تاریخی عبارتند از:

- ۱- **افلاطون** خشونت سیاسی را ناشی از ناتوانی حاکمان سیاسی برای اداره کشور معرفی می‌نماید.
 - ۲- **توسیدید** جدایی اخلاق و سیاست را عامل بروز خشونت می‌داند.
 - ۳- **ارسطو** خشونت سیاسی را یک بیماری اجتماعی و ناشی از نابرابری‌های اجتماعی و واکنش قدرت حاکم در برابر آن می‌داند.
 - ۴- در قرون وسطی خشونت سیاسی عمدتاً به شکل تنش‌ها و رقابت‌های درون حوزه دینی مطرح می‌شود.
 - ۵- **ماکیاولی** قدرت را یکی از ارکان حکومت و اعمال آن را یکی از ابزارهای کارآمد حفظ قدرت می‌داند.
 - ۶- **هایز** خشونت را ذاتی جوامع انسانی و نتیجه «گرگ صفت بودن» آدمیان می‌داند.
 - ۷- **لاک** خشونت را در چارچوب ضوابط قانونی تعریف می‌کند.
 - ۸- **فدرالیست‌ها** روش‌های کمتر خشونت‌آمیز راجعت ممانعت از روش‌های خشونت‌باری چون انقلاب و شورش توصیه می‌کردند.
 - ۹- **مارکسیست‌ها** با طرح ایده «ضاد طبقاتی» خشونت را موتور محرکه تاریخ معرفی کردند. لذا دیدگاه‌های لنین، استالین، مائو، کاسترو... و سایر اندیشمندان مارکسیست عموماً از پتانسیل خشونت‌بالایی برخوردار است.
 - ۱۰- **آثار شپیست‌ها** برخلاف تصور رایج، خواهان نفی خشونت در مقام نظر و لذا نفی ضرورت وجود سازمانی بنام دولت در جامعه هستند. البته ثمره عملی آثار شپیسم چیزی جز خشونت بیشتر نیست.
 - ۱۱- **ژرژ سورل** با تأیید روش‌های خشونت‌آمیز برای نیل به سوسیالیسم. به عنوان بهترین روش - گام موثری در ترویج خشونت در حوزه سیاست در ابتدای قرن بیستم برداشت.
- محورهای یازده‌گانه فوق دلالت بر حضور خشونت در عرصه عمل و نظر سیاسی دارد که تجلی آن در تاسیس دولت است.
- قسمت دوم) خشونت در قرن بیستم
- تجربه عصر حاضر نشان داد که آرمانی‌ترین شعارها [چون عدالت، آزادی و صلح] می‌توانند در عمل به خشونت‌آمیزترین و ظالمانه‌ترین انواع حاکمیت بیانجامند این مدعا محور اصلی استدلال مولف در فصل دوم کتاب را شکل می‌دهد که به نحوی مؤید ادعای فصل پیشین است. لذا «خشونت» موضوع مهم پژوهشی قرن بیستم بوده است و ما شاهد تامل در این‌پدیده مهم از دیدگاه‌های مختلف هستیم. مهمترین رویکردهای پژوهشی مطرح عبارتند از:
- ۱- رویکرد زیست‌شناختی:
- کلیه موجودات زنده - اعم از حیوان، گیاه و انسان -



برای حفظ بقای خود به واکنش‌های خشونت‌آمیز متوسل می‌شوند. تنها تفاوت انسان با سایر موجودات زنده در این است که در انسان ترکیبی خطرناک از غریزه پرخاشگری و توانایی تخریب وجود دارد که او را به عنوان خطرناکترین موجود پرخاشگر مطرح می‌سازد.

۲- رویکرد روانشناختی:

انسان دارای غریزه «عشق به زندگی» و انگیزه «ترس از مرگ» می‌باشد که از تضارب این دو پرخاشگری نسبت به بیرون برای حفظ «درون» ظهور می‌یابد. فرویدیم بر این باور است که همه جوامع انسانی ناچارند از این دو غریزه به همراه یکدیگر استفاده کنند. مجاز ساختن اعمال خشونت نسبت به محیط خارجی همراه با ممنوع ساختن آن در درون آن جامعه. «بارتو» و «سوروکین» از جمله تحلیلگرانی هستند که بعد از فروید با این رویکرد به خشونت سیاسی نگریده‌اند.

۳- رویکرد جامعه‌شناسانه:

این رویکرد سه طیف مختلف را شامل می‌شود: طیف اول تحلیلگران مارکسیستی هستند. طیف دوم، جامعه‌شناسان کارکردگرا از قبیل دورکیم، پارسونز، جانسون و اسملسر که سطحی از خشونت را تجویز کرده‌اند و طیف سوم متفکرانی مانند دوتوکر، برنتون، دیویس و گار را شامل می‌شود که برای خشونت مجموعه‌ای از عوامل شبیه محرومیت نسبی، سرخوردگی اجتماعی و توقعات فزاینده ... را بر شمرده‌اند.

توسیدید، جدایی اخلاق و سیاست را عامل بروز خشونت می‌داند

تکنولوژی، از طریق ایجاد سهولت در نقل و انتقال سلاح‌ها، بالا بردن قدرت‌کشدگی و تخریب سلاح‌ها، فراهم آوردن زمینه جنگ غیرمستقیم، تغییر هدف اسلحه‌ها از آسیب نظامیان به آسیب توده مردم و ارائه تسهیلات رایانه‌ای در منازعات می‌تواند موجب افزایش پتانسیل و میزان خشونت سیاسی باشد

۴- رویکرد فرهنگی:

مدعای اصلی این رویکرد آن است که عقاید، رسوم، باورها، اسطوره‌ها و در مجموع نوع ذهنیت افراد جامعه اعم از مردم و حاکمان علت اصلی در بروز خشونت به حساب می‌آید. از این دیدگاه می‌توان فرهنگها را به دو دسته خشونت‌بار و مسالمت‌جو تقسیم کرد.

۵- تحلیل تکنولوژیک:

اگر تکنولوژی را مجموعه روش‌ها و ابزارهایی تعریف کنیم که برای رسیدن به اهدافی خاص به کار گرفته می‌شود، آنگاه خواهیم دید که پیشرفت تکنولوژی متضمن بالا رفتن پتانسیل و میزان خشونت سیاسی است. نودهای بارز این رابطه که مولف به طور مسوط به آنها پرداخته است عبارتند از: سهولت در امر نقل و انتقال سلاح‌ها، بالا رفتن قدرت‌کشدگی و تخریب سلاح‌ها، فراهم آوردن زمینه جنگ غیرمستقیم، تغییر هدف اسلحه‌ها از آسیب نظامیان به آسیب توده مردم و ارائه تسهیلات رایانه‌ای در منازعات.

۶- رویکرد اقتصادی:

اقتصاد و خشونت در رابطه‌ای سه جانبه با هم قرار دارند. اقتصاد هم دلیلی می‌شود برای بروز خشونت، هم‌بر فرآیند خشونت تأثیر می‌گذارد و در نهایت خشونت سیاسی دارای پیامدهای اقتصادی است که ورود تفصیلی به هر یک در حوزه پژوهشی اقتصاددانان سیاسی قرار دارد.

۷- تأثیر رسانه‌ها:

خشونت سیاسی دارای یک بعد رسانه‌ای نیز می‌باشد که

تحلیلات مختلفی دارد، از آن جمله: **زیباشناسی** که تأثیر هر تأثیر نمایی اعمال قدرت می‌باشد، **ارتباطی** که از جنگها به مثابه پل‌های ارتباطی بین دو فرهنگ یاد می‌نماید، **تبلیغاتی** که رسانه‌ها را به‌عنوان مسبب و گسترش‌دهنده میزان خشونت معرفی می‌کند. گذشته از موارد فوق می‌توان به خطر عمومی کردن فرهنگ خشونت در جامعه و یا تأثیر منفی نرم‌افزارهای رایانه‌ای بر فرهنگ عمومی اشاره داشت که همگی حکایت از ارتباط وثیق رسانه‌ها و خشونت دارد.

سوم) تحلیل

تحلیل پدیده خشونت و تمییز اشکال مختلف آن، موضوع اصلی فصل سوم را شکل می‌دهد که در آن دو صورت «خشونت از بالا» و «خشونت از پایین» به تفکیک مورد بحث واقع شده است.

۱- خشونت از بالا به خشونتی اطلاق می‌شود که توسط دولت علیه مردم یا سایر دول اعمال می‌شود. از این منظر می‌توان دولتها را به چند عنوان اصلی تقسیم نمود:

* دولت استبدادی که اعمال خشونت را منحصر مطلق به دولت می‌داند.

* دولت الیگارشیک که در آن کاربرد خشونت سیاسی با درجه بالاتری از منطق همراه است و منافع گسترده جامعه نیز لحاظ می‌شود.

* دولت دموکراتیک، اعمال خشونت را در حوزه غیرسیاسی - یعنی در مورد شهروندانی که مال و جان سایر شهروندان را محترم نمی‌شمارند - تجویز می‌کند و از این حیث نافی عنصر خشونت - در مقام نظر - به حساب می‌آید. * دولت توتالیتر نوع خاصی از خشونت سیاسی را برای تداوم بخشیدن به خود به اجرا درمی‌آورد، به‌گونه‌ای که همگان خود را هر لحظه در معرض خشونت سیاسی می‌بینند. مهمترین ابزارهای سرکوب یا اعمال خشونت دولتها علیه مردم عبارتند از: سرکوب فیزیکی، زندان، شکنجه و اعدام. در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی نیز ابزارهای دیگری مانند ترور، نسل‌کشی، جنگ و ایجاد شورش و ناامنی در سایر مناطق، قابل طرح است.

۲- خشونت از پایین به واکنش‌های فردی، گروهی و اجتماعی اطلاق می‌شود که در مقابل خشونت‌های از بالا پدید می‌آیند. اعتراض، تظاهرات، اعتصاب، شورش، عملیاتهای مسلحانه و زیرزمینی و در نهایت انقلاب نمودهای عینی این گونه از خشونت هستند.

چهارم) تجویز

فصول چهارم و پنجم از کتاب، به ارائه راهکارهایی برای جلوگیری از بروز خشونت سیاسی در ایران اختصاص دارد که دو بخش متفاوت را شامل می‌شود: در بخش اول که تاریخ ایران از دوره باستان تا امروز را دربرمی‌گیرد به وجود عنصر خشونت در قدرت سیاسی هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان، ساسانیان، طاهریان، صفاریان، سامانیان، و نزد دول مغول و ترکها اشاره شده که در نهایت به دوره حکومت قاجارها و حتی انقلاب مشروطه نیز تسری می‌نمایند تحلیل مولف از

دوره حکومت پهلوی اول و دوم نیز به همین نتیجه منجر می‌شود و یکی از ادله بروز انقلاب اسلامی را در وجود عنصر خشونت در ساخت قدرت پهلوی می‌داند. نتیجه‌ای که مولف از این بررسی طولانی استنباط می‌کند، آن است که بستر ظهور و گسترش خشونت‌های از پایین در جامعه ایران بسیار ضعیف است و لذا ایران می‌تواند با گام نهادن در طریق حکومت دموکراتیک، خشونت سیاسی از جانب مردم را به حداقل برساند.

در بخش دوم با توجه به واقعیت‌های موجود جامعه و جهان امروز، راهکارهای مقابله با خشونت سیاسی در ایران ذکر شده است. مهمترین واقعیت‌هایی که مدنظر مولف بوده‌اند عبارتند از:

۱- وابستگی کشورهای جهان با یکدیگر - یعنی کشورها نمی‌توانند به وجود خشونت در ورای مرزهای خود بی تفاوت باشند و خود را واحدهای جدا ببندارند.

۲- خشونت سیاسی قابلیت تسری به سایر مناطق را دارد.

۳- کشورهای توسعه یافته نیز پتانسیل بالایی برای خشونت دارند.

۴- فقر عامل موثری در گسترش خشونت در سطح جامعه بین‌المللی بوده است.

اما مهمترین راهکارهایی که به آنها اشاره شده در ذیل سه مقوله کلی می‌آیند: اول، راهکارهای اجتماعی شامل سه برنامه مهم:

۱- تقویت نهادهای اجتماعی و مبارزه با مفاسد اجتماعی

۲- تقویت حوزه پژوهشی و آموزشی و اطلاع‌رسانی

۳- برنامه‌ریزی و طراحی دقیق شهری

دوم، راهکارهای سیاسی، که به تقسیم عادلانه قدرت، مشارکت عمومی و بالاخره تاسیس قدرت پاسخگو ناظر هستند. و سوم، راهکارهای اقتصادی که به طور مشخص به نفی شکاف فزاینده غنی و فقیر می‌پردازد.

ب. اندیشه عدم خشونت

رامین جهانگیرلو «اندیشه عدم خشونت» درحقیقت به دنبال بیان این مطلب است که اگر چه بررسی‌های تاریخی حکایت از حاکمیت خشونت بر تاریخ بشریت دارد، لیکن انسان همیشه خشونت را «اعمال» و یا «حمل» نکرده است. بنابراین لحظات «تاب» و «ممتازی» را در تاریخ می‌توان سراغ گرفت که انسان به خشونت خود نسبت به هم‌عش و یا دیگر موجودات زنده وقوف یافته و در جستجوی راهایی برای مقابله با آن برآمده است. «اندیشه عدم خشونت» شرح حال و اندیشه کسانی است که به «خشونت نه گفته‌اند» کتاب از پیشگفتار، دیباچه و چهار بخش تشکیل شده که از حیث محتوایی آن را می‌توان به دو محور اصلی «مباحث نظری» و «مطالعات موردی» تقسیم نمود. در محور اول مبانی فکری، فلسفی اندیشه عدم خشونت به بحث‌گذارده شده است و در محور دوم «اندیشه افرادی» ذکر شده که در گذشته یا حال به نوعی پیرو یا راهبر این راه بوده‌اند.

اول) مباحث نظری

همان گونه که «خشونت» به عنوان یک پدیده اجتماعی، هوای مباحث قوی فلسفی و تئوریک است، عدم خشونت نیز از مؤیدات نظری ویژه‌ای برخوردار است. «جهانبگلو» در این اثر به شکلی منسجم به بیان مبانی فلسفی عدم خشونت نپرداخته و گذشته از چندصفحه کوتاه «دیباچه کتاب» و نتیجه‌گیری انتهایی اثر، می‌شود ادعا کرد که در هیچ جای دیگری به صورت متمرکز و منظم، اصول نظری موضوع کتاب مورد بحث واقع نشده است. اگرچه از منظری دیگر می‌توان چنین ادعا کرد که مباحث نظری در کل کتاب بویژه در هر جا که دیدگاه یکی از بزرگان اندیشه عدم خشونت مطرح می‌شود، پراکنده شده است و بدین ترتیب صبغه فلسفی کتاب به شکلی غیرمستقیم بر کل اثر حاکم است. باوجود این جهت نیل به شمای کلی از اصول اندیشه عدم خشونت می‌توان به موارد ذیل اشاره داشت:

۱- اندیشه عدم خشونت دارای ارزشی مثبت است. به عبارت دیگر می‌توان صورتهای تاریخی با ارزشی از این اندیشه را در طول تاریخ مشاهده کرد.

۲- اندیشه عدم خشونت، دیدگاهی وسیع و با برد زیاد است که نمی‌توان آن را منحصر به چارچوب ساده‌غرب نمود و در ساختارهای فلسفی، مذهبی و سیاسی فرهنگهای انسانی مختلف جای می‌گیرد.

۳- اندیشه عدم خشونت پدیده‌ای تاریخی و با سابقه طولانی است.

۴- اندیشه عدم خشونت، دیدگاهی استثنایی است که کم و بیش در اعصار مختلف توانسته موجودیت خود را حفظ کند.

۵- اندیشه عدم خشونت در عصر حاضر با مبانی فلسفی و نظری دموکراسی به میزان زیادی تلفیق شده است.

۶- اندیشه عدم خشونت در آینده نیز همچون یک جنبش استثنایی در کل تاریخ بشریت به حیات خود ادامه می‌دهد.

دوم) مطالعات موردی

کتاب «اندیشه عدم خشونت» درحقیقت دایره‌المعارف کوچکی است از کسانی که رهبران یا پیروان بنام اندیشه عدم خشونت در جوامع انسانی بوده‌اند. لذا اگرچه حجم مباحث نظری آن اندک است؛ لیکن در موضوع اصلی - یعنی عقاید افراد قابل به‌اندیشه عدم خشونت - نسبتاً به تفصیل سخن گفته است. مطالعات موردی که «چهار بخش اصلی کتاب» را شامل می‌شود، با معیار تاریخی از هم تفکیک شده‌اند. بدین صورت که مؤلف نخست از پیشینه تاریخی این اندیشه سخن گفته و جوانه‌های اولیه آن را در افکار، اعمال و یا اصول ایدئولوژیک مکاتب مختلف ردیابی نموده است. در گام دوم از بنیان اندیشه عدم خشونت یاد کرده است و در سومین مرحله، اندیشه شخصیت‌های معاصر قابل به نظریه «عدم خشونت» را بیان کرده که بسیار جذاب می‌نماید. در نهایت به وضعیت فعلی این اندیشه پرداخته‌ام از هواداران آن به تفکیک نام برده است. با توجه به حجم گسترده این قسمت نگاهی

اجمالی به محتوای فصول چهارگانه کتاب خواهیم داشت:

۱- منابع تاریخی اندیشه عدم خشونت:

در این فصل مؤلف با رجوع به اندیشه بزرگانی همچون «لائوتسه» در «تائوته کینگ»، «بودا» در «پیتکه»، «کریشنا» در «بهگود . گیتا»، «زردشت» در «گاهان»، «سقراط» در «مکالمه کریتون»، حضرت یعقوب و یوسف (ع) در «کتاب مقدس»، حضرت عیسی (ع) در «موعظه سرکوه» و سعدی در گلستان، نشان می‌دهد که افراد فوق‌الذکر علی‌رغم تعلق به نحله‌های فکری - مذهبی متفاوت، همه قابل به اندیشه عدم خشونت بوده‌اند و مطالبی را در این ارتباط به صورت پراکنده در میان تعالیم و اندرزهایشان آورده‌اند.

۲- بنیان عدم خشونت

در این فصل از افرادی نام برده شده که توانسته‌اند اندیشه عدم خشونت را به صورت منسجم و تاثیرگذار به جامعه بشری عرضه بدارند. در کتاب حاضر از چهار شخصیت برجسته تاریخی نام برده می‌شود:

۱-۲ «هنری دیوید تورو» که تاثیر بسزایی بر پیروان اندیشه عدم خشونت گذاشته است و والدین و دربارۀ نافرمانی مدنی دو کتابی هستند که «تورو» در آنها از عدم خشونت سخن به میان آورده و بزرگانی چون تولستوی، گاندی، لوتر کینگ و... از خواندن این آثار بویژه رساله دربارۀ نافرمانی مدنی بهره‌ها برده بودند.

۲-۲ لئوتولستوی را مبلغ بزرگ عدم خشونت در قرن نوزدهم می‌نامند. او اگر چه دانشمندی بزرگ نبود ولی توانست با طرح «عشق» در داستانهایش به عنوان یک عامل سازنده، راه را بر بروز انواع خشونت‌ها سد کند.

۲-۳ مهاتما گاندی معروفترین پیرو جدی اندیشه عدم خشونت و از معبود افرادی بود که توانست این اندیشه را در مقام عمل نیز به اجرا گذارد. بنابراین گزاره‌نخواهد بود اگر ادعا کنیم که از زمان سقراط تاکنون اندیشه عدم خشونت مدافعی برجسته‌تر از گاندی ندیده است.

۲-۴ مارتین لوتر کینگ را گاندی سیاه لقب داده‌اند که حکایت از جایگاه رفیع او در میان سیاهان آمریکا و تمامی دوست‌داران اندیشه عدم خشونت دارد. «کینگ» موفق می‌شود «عدم خشونت» را از سطح یک شیوه‌عمل ساده بالاتر برده، در مقام «طریقه زندگی و یک اعتقاد دینی» مطرح نماید.

۲-۳ شخصیت‌های معاصر عدم خشونت

پس از آرایه تصویر نسبتاً روشنی از مفهوم اندیشه عدم خشونت، مؤلف به عصر حاضر رسیده، به آرایه‌شواهد و مستندات تاریخی هواداران این جنبش می‌پردازد. مهمترین اشخاصی که در اینجا به عمل و نظر آنها استناد شده عبارتند از:

۱-۳ نلسون ماندلا که در آفریقای جنوبی جنبش ضدآپارتاید را هدایت می‌کند کسی است که توانست با تحمل ۲۷ سال زندان در نهایت نظام خشونت‌گرا را در آفریقای جنوبی سرنگون سازد.

تجربه عصر حاضر نشان داد که آرمانی‌ترین شعارها چون عدالت، آزادی و صلح می‌توانند در عمل به خشونت‌آمیزترین و ظالمانه‌ترین انواع حاکمیت بیانجامد

مبارزه با مفاسد اجتماعی، برنامه‌ریزی و طراحی دقیق شهری، تقسیم عادلانه قدرت و ثروت، مشارکت عمومی و پاسخگویی قدرت از جمله راهکارهایی است که برای مقابله با خشونت توصیه می‌شود

۲-۳ دز موندتوتو از خادمین کلیسا که با طرح ایده «انسانیت مشترک» (انسانیت من وابسته به انسانیت توست، زیرا ما فقط با هم می‌توانیم انسان باشیم) خشونت علیه هموع را مردود شمرد و بجای آن عشق به یکدیگر را که در حقیقت عشق به خداست، قرار داد. ثمره فعالیت وی، زوال آپارتاید و انتخاب ماندلا به‌عنوان نخستین رئیس‌جمهور سیاه‌پوست آفریقای جنوبی بود.

۳-۳ دلاییی. لاما که سیاستمداری برجسته در بستر دین بودایی است و به عنوان یک متفکر چندان مطرح نیست. این سخن دلاییی - لاما که می‌گفت برای نیل به حقیقت راهی جز گفتگو وجود ندارد حکایت از حاکمیت یک باور ذهنی استوار نزد رهروان این طریق دارد که هدایت دیگران را در گرو التزام عملی رهبران به عدم خشونت می‌داند.

۳-۴ «مادر تزرا» را باید زنی مذهبی و معتقد معرفی کرد که در قرن بیستم با زندگی در میان تهیدستان، عشق و محبت را عملاً به جهانیان نشان داد. شهرت این زن به فعالیت‌های گسترده او برای رسیدگی به وضعیت محرومان در نقاط مختلف جهان می‌باشد که تأیید عملی «عدم خشونت» در بنای جهانی بهتر است.

۴- خشونت‌پرهیزان امروز امروزه نیز راه «عدم خشونت» راهروانی دارد که البته به اقتضای شرایط زمانی بیشتر شکل نهادینه به‌خود گرفته و در قالب سازمان و یا جنبش مستقل می‌آیند. با وجود این

خشونت سیاسی

نظریات، مباحث، اشکال و راهکارها

دکتر ناصر فتوحی



اشخاصی چون «آدولفو پراسکویول» آرژانتینی، «دم هلدر کامارا» برزیلی، «ریگوبرتاننچو توم» گواتمالایی، «مبارک اواد» و «الیاس شکور» فلسطینی را نباید از یاد برد که در این زمینه فعالیت قابل توجهی - چه عملی و چه نظری - داشته‌اند. در کنار این افراد جا دارد از جنبش‌هایی سخن گفته شود که اصل عدم خشونت را پذیرفته و بر اساس آن فعالیت می‌نمایند. از آنجمله: جنبش راه عدم خشونت، بریگردهای صلح جهانی، مرکز فلسطینی بررسی عدم خشونت، گروه اقدام مستقیم عدم خشونت، سرویس صلح و عدالت، جنبش عدم خشونت لبنان و بالاخره بنیاد صلح گاندی.

ج. در محکومیت شکنجه

«محمد رضا نیکفر» در خشونت، حقوق بشر، جامعه مدنی پنج مقاله مربوط به سالهای ۷۶ و ۷۷ را گردآوری کرده که یکی از موضوعات اصلی آن مقابله با «شکنجه» است:

۱- در مقاله «اخلاق و خشونت» از شکنجه و آدم‌کشی و جهان بینی خشونت‌زا، سخن به میان آمده‌است و این که جامعه مدرن بی‌شرمانه جنایت‌ها را به نمایش می‌گذارد و زبان خشونت را در اشکال مدرن آن برای نیل به مقاصدش به کار می‌گیرد. شکست زبان‌های دیگر، منجر به توسل انسان به زبان خشونت‌شده که کارایی بیشتری دارد. زبان پرخاشگری که مؤیدات ملی برای خود یافته منجر به تعطیل

اخلاق در رفتار آدمیان شده و چونان ارباب‌های بدون ترمز به راه خود ادامه می‌دهد. بنابراین علی‌رغم همه پیشرفت‌ها، خشونت همچنان حضور خود را حفظ کرده است.

۲- در مقاله «حقوق بشر و حقوق شهروندان» این دو مفهوم از هم تمییز داده می‌شوند. مولف این کار را با ارزیابی انتقادی مقاله «تنها یک حق بشر وجود دارد» نوشته هانا آرنت انجام می‌دهد و به آنجا می‌رسد که باید حقوق شهروندی و حقوق بشر را پدیده‌های واحد و در آمیخته دید. به همین سبب است که مبارزه در راه حقوق بشر به زعم مولف در درجه نخست نسبت به مبارزه در راه استقرار نظام دموکراتیک - که در آن افراد همچنان به عنوان شهروند مطرح هستند و میان حقوق شهروندی و حقوق بشر تفکیک نمی‌شود - قرار دارد.

۳- مقاله «حقوق بشر و مسئله نسبت باوری فرهنگی» در مقام تأیید این معناست که «عیسی به دین خود، موسی به دین خود». در این مقاله نخست معنای نسبت باوری فرهنگی در بحث حقوق بشر مطرح می‌شود و سپس برهانهای نسبت باوران در مورد «غربی بودن» اندیشه حقوق بشر با رویکردی انتقادی طرح و بررسی می‌شوند. موضوع «حقوق بشر اسلامی» به مثابه حاکمیت دیدگاه نسبت باوری در جهان اسلام نیز از همین منظر مطرح شده که مؤید هدف کلی مقاله - یعنی دفاع از جهانشمولی حقوق بشر - است.

۴- در مقاله «رواداری» مولف سعی در بیان ضرورت پای‌بندی کلیه جهانیان به اصل رواداری دارد. تدقیق مفهوم رواداری در بخش اول مقاله صورت پذیرفته و در ادامه از رواداری به عنوان توانایی ادراک جهان یاد شده‌است. مولف به دو شکل به اثبات اصل مدارا پرداخته‌است: نخست پیامدهای تحمیل‌گری بررسی شده و از آن نتیجه گرفته شده که باید اهل مدارا بود. شکل دیگر، باز نمود پیوند میان مدارا با عدالت و حقیقت است. این تلاش مبتنی بر «نظریه عدالت» جان رلز و «اخلاق‌گفتمانی» یورگن هابرماس است. بخش دوم مقاله به نقد استدلال‌های دینی در مقابله با رواداری اختصاص دارد و در نهایت، نظریه «رواداری ناب» در برابر «رواداری سرکوبگر» را ارائه می‌دهد که متاثر از اندیشه‌های مارکوزه است. نظر به اهمیت محورهای مقاله فوق در ادامه نگاهی خواهیم داشت به مهمترین دستاوردهای آن:

۱- مفهوم رواداری از نظر مولف با تحمل یا فضولی نکردن و یا صبوری متفاوت است و ابعاد معرفتی مهمی دارد که از این میان می‌توان به «وجود عنصر توانایی در مقام رواداری»، «ارج نهادن به اصل آزادی دیگران»، «وجود عنصر اطمینان به خود» و «وجود عنصر اطمینان به جهان» اشاره داشت.

۲- ۴- استدلال‌های دینی‌ای که در این مقاله در رد رواداری، طرح و نقد می‌شوند عبارتند از: رواداری با منحرفان که ذاتاً شرور هستند جایز نیست، خشونت در مقابل منحرفان در واقع محبت نمودن به آنهاست چراکه آنها را به راه راست هدایت می‌کند، اعمال قهر علیه منحرفان اصلاً خشونت نیست، در مقایسه با عذاب آخرت، خشونت دنیا دیگر خشونت

به حساب نمی‌آید، و بالاخره اینکه منحرفان آدمیانی جانی‌اند و خشونت اعمال شده در حق آنها مجازات است و نه خشونت. مولف با تمسک به اصل «یکسان بودن همگان» و «ضرورت تفسیر دین» مدعیات فوق را نقد کرد و معتقد است که باور فوق به جنگی تمام عیار منجر می‌شود که به معنای ترویج خشونت است.

۳- ۴- رواداری ناب، مبتنی بر این توجیه فلسفی است که همه چیز نسبی است و لذا باید قایل به رواداری بدون قید و شرط بود. از آنجا که قبول این مفهوم بسیار مشکل و بعید می‌نماید باید به حداقلی از اصول عملی اعتقاد داشت که عبارتند از: اجتناب از توسل به زور، مخالفت با سانسور، باز گذاشتن راه مشارکت اجتماعی همگان، منع مطلق محدود کردن آزادی بیان با این رویکرد است که می‌توان فرهنگ‌ها را از حیث رواداری به دو دسته موید و مخالف رواداری تقسیم نمود.

۵- در مقاله «تلاشی برای دستیابی به مفهوم ایرانی جامعه مدنی» سه موضوع به بحث گذارده شده‌است: اول آنکه، معضل جامعه ما از دیرباز دولت و قدرت محوری دولت بوده است که ریشه در فرهنگ و شرایط سیاسی - اجتماعی ما دارد. دولت در ایران همیشه تنه‌امع دارنده حق و قدرت بوده که ملت را مکلف به اطاعت می‌کرده است.

دوم آنکه برای حل معضل دولت باید مقوله تاسیس جامعه مدنی را جدی گرفت. بدین صورت که باید مرز دولت - ملت مشخص شود و دست دولت از اعمال قدرت در ورای حدود قانونی کوتاه گردد. در این راه حل، ملت نیز از حیث فرهنگی باید متحول شود و ابزارهای خشونت‌آمیز در نیل به اهدافش را به کنار نهد.

سوم آنکه، تحقق آرمان فوق احتیاج به وجود عنصر شهامت مدنی نزد کلیه افراد دارد. شهامتی که در التزام افراد به اخلاق مدنی تجلی می‌نماید و مبتنی بر خویشتنداری افراد از توسل به زور برای وصول به هدف در حداقل زمان است. نتیجه آن که مردم ایران باید در مقام تاسیس قانونی مدنی و التزام کامل به آن برآیند تا رفتارهای خشونت‌آمیز به حداقل ممکن برسند در آن صورت است که می‌توان ادعا کرد، «جامعه مدنی ایرانی» ایجاد شده است.

بخش دوم: نقد و بررسی

گذشته از نواقص معدودی که متوجه هر سه اثر می‌باشد، کتب مورد نظر در این مقاله از نظر اعتبار علمی در یک سطح نیستند. بنابراین در دومین بخش از نوشتار به ارزیابی انتقادی هر اثر به طور مستقل خواهیم پرداخت.

الف - «خشونت سیاسی» کتابی نسبتاً جامع

کتاب «خشونت سیاسی» را باید اثری منسجم و نسبتاً جامع ارزیابی کرد که مولف در آن موفق به طرح مقوله خشونت سیاسی به شکلی موجز گردیده است. متن کتاب روان و مطالب به صورت موجز آمده‌اند که در مجموع مولف را قادر ساخته حجم زیادی از اطلاعات - چه در باب غرب و چه پیرامون اوضاع ایران - در کتاب جای دهد. از دیگر امتیازات

اثر می‌توان به راهبردی بودن آن برای جامعه ایرانی اشاره داشت که متأسفانه در سایر تالیفات کمتر مشاهده می‌شود. طرح مقوله «خشونت سیاسی» و بازیابی ریشه‌های تاریخی-فرهنگی آن در ایران و در نهایت طراحی سیاست‌های ویژه ایران برای مقابله با شیوع خشونت، کتاب را برای خواننده ایرانی جذابتر نموده و از این حیث می‌تواند مورد توجه مسئولان نظام نیز قرار گیرد. مزیت دیگر اثر، استنادات متنوع، متعدد و معتبر آن است که راه را برای محققان بعدی که مایل به پژوهش در حوزه خشونت سیاسی هستند می‌گشاید. چنانکه از فهرست منابع و ماخذ اثر برمی‌آید عناوین قابل توجهی که عمدتاً متعلق به مولفان فرانسوی و انگلیسی زبان می‌باشند، جهت تالیف کتاب مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. وجود فهرست اعلام جامع و مفصل آخر کتاب نیز از دیگر مزایای اثر به حساب می‌آید که برای دستیابی به اطلاعات خاص از سوی خواننده می‌تواند موثر واقع شود.

گذشته از نقاط مثبت فوق باید به چند مورد اصلاحی نیز اشاره داشت که در صورت توجه به آنها، چاپ‌های بعدی کتاب حتماً از جامعیت و قوت علمی بالاتری برخوردار خواهد شد:

۱- عدم توجه کافی به دیدگاه اسلامی

علی‌رغم محوریت ایران در مباحث راهبردی - کاربردی فصول آخر کتاب، در حوزه مباحث نظری کمترین توجه به جایگاه تمدن اسلامی و اندیشمندان مسلمان شده است. به گونه‌ای که از کل هشتاد صفحه اختصاص یافته به این موضوع فرعی، مولف تنها در سه صفحه به اسلام و دیدگاه مسلمانان و بررسی مباحث نظری خشونت سیاسی در این حوزه تمدنی پرداخته است. حال آنکه سهم فلاسفه، اندیشمندان و متفکران اسلامی در بررسی زوایای مختلف این پدیده مهم اجتماعی - فنی و اثباتاً - بسیار زیاد است و از یک نظر، این وجه برای ما کاملاً مهم و حیاتی نیز می‌باشد. اسلامی بودن نظام حاکم بر کشور ما اقتضای آن دارد که در کنار سایر رویکردها از موضع‌گیری اسلام نیز سخن گفته، حدود و ثغور اصل اقتدار حکومت و اعمال قدرت سیاسی را در داخل و خارج مشخص نماییم. با توجه به فقر منابع پژوهشی در این زمینه، به نظر می‌رسد که اختصاص یک فصل مستقل - حتی در حد نقل دیدگاه‌ها و عدم ورود به مباحث تحلیلی - می‌تواند در جامعیت اثر موثر بوده و دریافتی کامل از مقوله خشونت سیاسی به خواننده ارایه دهد.

۲- عدم توجه به اندیشه عدم خشونت

رویکرد غالب در اثر حاضر را بیان دیدگاه‌هایی تشکیل می‌دهد که به صورت کلی یا مشروطاً، مؤید نقش خشونت در تحولات سیاسی، اجتماعی هستند. حال آنکه یکی از جریان‌های اصیل تاریخی که از ابتدای طرح مقوله خشونت تا به امروز در دو حوزه عمل و نظر سیاسی - هم‌پای اندیشه خشونت - حضور داشته، اندیشه عدم خشونت است. لذا اگر چه در حوزه راهکارها عموماً توجه مولف متوجه راهبردهایی است که به کاهش میزان خشونت در جامعه منجر شوند و

این مطلب دلالت بر «تعلق خاطر مؤلف به رویکرد «عدم خشونت» دارد. لیکن بدنه اصلی کتاب، به اشکال مختلف، منعکس‌کننده حضور گسترده خشونت سیاسی در جامعه و عدم امکان مقابله با آن است. از این حیث به نظر می‌رسد که طرح اندیشه عدم خشونت حداقل در قالب یک فصل مستقل می‌تواند به غنای محتوایی اثر بیفزاید. شایان ذکر است که اندیشه عدم خشونت به اعتقاد پیروان آن، اندیشه‌ای اصیل و تاریخی است که دارای پیشینه غنی تاریخی و فلسفی خاص خود می‌باشد. لذا ورود به حوزه پژوهشی خشونت بدون توجه به اندیشه مخالف آن، جامعیت آن را خدشه‌دار می‌سازد.^{۱۱}

۳- ایجاز مختل

از آنجا که حجم اطلاعات و موضوعاتی که باید در کتاب مطرح شود بسیار زیاد بوده، علی‌القاعده مولف روش بیان موجز مطالب را باید برمی‌گزیده که در انجام این کار نیز موفق بوده است. ولی در بعضی از موارد مشاهده می‌شود که این ایجاز، به بیان ناقص مطالب منتهی شده است. به عنوان مثال در بحث رابطه دولت و میزان خشونت، اگرچه چند شکل عمده از دولت (استبدادی، دیکتاتوری، اولیگارشی، دموکراتیک) و رابطه آنها با عامل خشونت ذکر گردیده و لیکن این ادعابه صورت خیلی کلی‌ای طرح شده و واقعیت‌های موجود در جهان خارج تا حدودی نادیده گرفته شده است. برای این منظور لازم است بین انواع خشونت تفکیک قایل شده و سپس به بیان نسبت آنها با نوع رژیم بپردازیم. بدیهی است که حتی دول دموکراتیک از این حیث به‌طور یکسان مورد ارزیابی قرار نمی‌گیرند، چنانکه آمارهای موجود از عدم التزام دولتهای دموکراتیک به شعارهای عدم خشونت در حوزه روابط خارجی حکایت دارند. حال آنکه در قلمرو داخلی‌شان به دنبال ارتقای شاخص‌های عدم خشونت هستند. به عبارت دیگر انتقال خشونت از داخل به خارج یا پیدایش پدیده «خشونت معطوف به خارج» واقعیتی است که رابطه ساده بین دموکراسی و خشونت را - آنگونه که در اثر حاضر بدان اشاره شده - زیر سؤال می‌برد.^{۱۲} از جمله موضوعات دیگری که توضیح تفصیلی آن لازم بوده است، ادعای مولف مبنی بر شرایط مناسب ایران برای گام نهادن در طریق مبارزه با خشونت سیاسی است و اینکه:

«کشورهایی همچون کشور ما که دارای سابقه تاریخی دولت‌های متمرکز هستند، شانس بیشتری برای گذار مسالمت‌آمیز به نهادهای دموکراتیک دارند. قرار داشتن کشور ما در یک فرایند انقلاب اجتماعی و وجود یک جمعیت جوان برای ما امتیازات بزرگی محسوب می‌شوند که در صورت ورود کشور در یک فرایند گسترده‌نوزایی فرهنگی، یعنی ایجاد الگوها و پدیده‌های فرهنگی مناسب با رشد کشور با تکیه بر ارزش‌های مورد باور اکثریت شهروندان می‌تواند کشور را با گام‌هایی بلند به جلو ببرد» (ص ۲۴۰)

توجه داشته باشید که عوامل فوق‌الذکر دقیقاً مواردی را شامل می‌شود که به عنوان مؤلفه‌های اقبال به خشونت در

جامعه ما از آنها یاد شده است. بدین صورت که:

اولاً - دولت محوری و تمرکز قدرت در یک کانون به‌عنوان فاسدکننده دولت و تعدی آن به حوزه حقوق شهروندی در تاریخ ما مطرح بوده که بزعم بعضی از پژوهشگران این پدیده به صورت یک خصلت فرهنگی در فرهنگ سیاسی ما درآمده و لذا آفات دامنه‌داری را برای جامعه ما بدنبال داشته است.^{۱۳}

ثانیاً - عدم امکان انتقال از مرحله تخریب به مرحله تاسیس (تبدیل جنبش به نهاد) و وجود دیدگاه‌های متفاوت در این زمینه به عنوان یکی از عوامل تاییدکننده جریان تمسک به خشونت - که ویژگی بارز دوره تخریب است - به شمار می‌آید که بامدعای مؤلف کاملاً در تعارض است.^{۱۴}

ثالثاً - جوان بودن کشور را با توجه به «آرمان‌گرایی» و «پتانسیل قوی» جوانان، معمولاً خطری برای جریان‌های مخالف با خشونت ارزیابی می‌کنند. به عبارت دیگر «جوان بودن» تیغ دومی است که هم می‌تواند در خدمت صلح و آرامش درآید و هم در خدمت رواج اندیشه‌های خشونت‌آمیز. لذا تحقیق درباره آن و صدور هرگونه حکمی در این زمینه، محتاج داده‌های دیگری است که متأسفانه در کتاب حاضر نیامده و مدعای مولف از استناد علمی لازم برخوردار نیست.^{۱۵}

رابعاً - در خصوص ارزش‌های مورد باور عموم مردم نیز

اندیشه عدم خشونت، در عصر حاضر با مبانی فلسفی و نظری دموکراسی به میزان زیادی تلفیق شده است

انسجام، جامعیت نسبی، ایجاز
ارائه‌هاکارها و سیاستهای مقابله
با خشونت و استنادات متنوع و
معتبر از جمله امتیازات کتاب
«خشونت سیاسی» است

انتقال خشونت از داخل به خارج
یا پیدایش پدیده «خشونت معطوف
به خارج» واقعیتی است که رابطه
ساده میان دموکراسی و خشونت را
آنگونه که در کتاب «خشونت
سیاسی» آمده است، زیر سؤال می‌برد

متأسفانه در اثر حاضر پژوهش و موضع‌گیری مشخصی صورت نگرفته است. چنانکه ذکر شد، نسبت اسلام و خشونت که فصل مهمی از موضوع کتاب را منطبقاً باید شکل دهد، در کتاب حاضر نیامده است. لذا این ادعا که الگوسازی بر اساس ارزش‌های مورد باور اکثریت می‌تواند به انتقالی بدون خشونت، یا با خشونت کم، منجر شود، ادعایی غیرمستند است.^{۱۶}

به طور کلی مواردی که در نقد کتاب «خشونت سیاسی» آمد، بیشتر جنبه تکمیلی دارد و به ارزش علمی اثر، آسیبی نمی‌رساند. امید آن که چاپ‌های بعدی کتاب با محتوا و ظاهری بهتر به بازار کتاب عرضه گردد و شاهد انتشار آثار دیگری از آقای دکتر ناصر فکوهی با همین اعتبار و اتقان باشیم.

ب. «اندیشه عدم خشونت»، کتابی که باید بازنگری کلی شود

«اندیشه عدم خشونت» را باید اثری جذاب ارزیابی نمود از آن حیث که در گستره پژوهش‌های مربوط به «خشونت سیاسی» به بعدی از موضوع پرداخته که غالباً از آن غفلت می‌شود. طرح موضوع «عدم خشونت» برای کلیه جوامع می‌تواند مفید باشد و از این منظر باید انتشار اثر حاضر را کاملاً مثبت و به موقع قلمداد کرد. مؤلف کتاب که از نویسندگان و مترجمان معروف جامعه علمی ماست، چنانکه از ایشان توقع می‌رفت حجم قابل توجهی از اطلاعات را که حکایت از اشراف نظریاتشان به منابع متعدد و متنوع دارد، در

اختیار خوانندگان و کلیه پژوهشگران حوزه «خشونت سیاسی» قرار می‌دهد. اما در مقام ارزیابی انتقادی اثر لازم است به موارد ذیل توجه شود:

۱- یکسونگری

«یکسونگری» را باید مهمترین ضعف اثر حاضر دانست که در چند موضع، ظاهر شده است:

اولاً. در مقام بیان دیدگاه‌های مربوط به عدم خشونت در گستره جهانی، اندیشه مولف کاملاً متوجه «بیرون» (اعم از غرب یا شرق) بوده و از «درون» (اندیشه ایرانی) کاملاً غافل مانده است. در کتاب حاضر در حالی که ما از اندیشه افرادی مانند لاوتسه، بودا، زرتشت، الیاس شکوره، مبارک اواد و ریگو برتامنجوتوم مطلع می‌شویم، از حوزه ایرانی فقط «سعدی» آن هم به اجمال تمام آمده است که دلالت بر ضعف اثر از این حیث دارد. این نقیصه وقتی بارزتر می‌شود که بدانیم این کتاب نخست برای خوانندگان غیر فارسی منتشر شده و سپس به فارسی برگردان شده است. بنابراین تصویری که از حضور اندیشه عدم خشونت در تمدن‌های مختلف داده شده، به هیچ وجه از توازن لازم برخوردار نیست و بویژه در ارتباط با تمدن ایرانی و اسلامی کاملاً ناقص است.

ثانیاً. یکسونگری در مقام طرح موضوع، نیز به چشم می‌خورد. به گونه‌ای که تمام سعی مولف در مقام طرح اندیشه عدم خشونت به مثابه آرمانی متعالی معطوف شده و لذا از رسالت اولیه پژوهشگری، که همان نقد و ارزیابی دیدگاه‌ها و تبیل به موضعی عالمانه باشد، در آن نمی‌توان سراغ گرفت. یکسونگری فوق‌مولف را از نقد «اندیشه عدم خشونت» و بیان کاستی‌های نظری و عملی آن باز داشته است.

ثالثاً. یکسونگری در مقام توصیف دیدگاه‌های مربوط به اشخاص و جنبش‌های برگزیده نیز در این اثر حاکم است. به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد مدعیات و یا عملکردهای خشن اشخاص و جنبش‌ها اساساً نادیده گرفته شده است. با توجه به گستره وسیع موضوع پژوهش، نشان دادن کلیه مصادیق نقد فوق بسیار مشکل و مستلزم نگارش مقاله پژوهشی دیگری است. لذا به بررسی یکی از مصادیق که متعلق به فرهنگ و تمدن ایرانی است اکتفا می‌شود. مطابق مدعای مؤلف، سعدی «انسان‌گرایی مسلمان» بوده که مؤید نفی رابطه مستقیم اسلام و خشونت است:

«این خود مجالی است که سعدی، یکی از شخصیت‌های بزرگ عرفان ایران را مطرح نماییم تا نشانه‌های از تمایلات انسان‌گرایانه اسلام باشد» (ص ۶۴)

مؤلف، حکایاتی را از گلستان نقل می‌کند که مضمون محوری آنها نفی خشونت است. این در حالی است که گنجیندین سعدی در این قالب، به معنای نادیده گرفتن وجه دیگری از کلام اوست آنجا که به تمجید از روحیه جنگاوری حاکمان پرداخته، از جمله معیارهای معتبر برای انتصاب در این مقام را «شجاعت جنگیدن» می‌داند:

«آن نه من باشم که روز جنگ بینی پشت من

آن منم گر در میان خاک و خون بینی سری
کانکه جنگ آرد به خون خویش بازی می‌کند
روز میدان و آنکه بگریزد به خون لشگری^{۱۷}
حکایت فوق که در وصف فرزند پادشاهی آمده که به واسطه جنگاوری‌اش به مقام ولایت‌مهدی رسید، بر ضرورت وجود میزانی از خشونت در جامعه دلالت دارد.

بدین ترتیب، معلوم می‌شود که مولف به دنبال موارد مؤید ادعای خود بوده و به جای آن که هر یک از این شخصیت‌ها را به صورت جامع مورد تحلیل قرار دهد، صرفاً به آن مواردی توجه نموده که حکایت از تأیید اندیشه عدم خشونت دارد. این روش اگر چه می‌تواند مفید باشد ولی از بیان تمام حقیقت، عاجز است و به نظر می‌رسد که با آرایه چند شاهد مخالف به راحتی قابل ابطال باشد. روش مناسب آن است که ساختار اندیشه سیاسی - اجتماعی هر فرد یا مکتبی ترسیم شود و سپس از نسبت خشونت و عدم خشونت در آن سخن به میان آید. آنگاه ضمن بیان اصل کلی حاکم بر آن ساختار می‌توان به توجیه و بیان استدلال برای موارد نظری و عملی خلاف آن دیدگاه کلی همت گمارد.

۲- عدم توازن در مقام بیان مطالب

فصول مختلف کتاب اگرچه از حیث موضوعی با هم مشترک هستند و به همین علت لازم بود که به یکسان مورد بررسی قرار گیرند، لیکن این مهم رعایت نشده و ما شاهد تفصیل بیش از حد سه بخش و اجمال دو قسمت دیگر هستیم. دیباچه اثر از قسمت‌هایی است که می‌توانست با طرح مبانی فلسفی و نظری «عدم خشونت» خواننده را در فهم این پدیده کمک کند، که متأسفانه به اجمال تمام برگزار شده و از هدف فوق‌بازمانده است. انسان‌شناسی، جهان‌شناسی و بستر معرفتی‌ای که می‌تواند اندیشه عدم خشونت را تولید کرده و بهروراند نکات ضروری هستند که از آنها سخنی به میان نیامده است. بخش آخر کتاب نیز همین نقیصه را دارد و مولف از آرایه اطلاعات اولیه - همچون دو فصل قبلی - درباره اشخاص و جنبش‌ها خودداری ورزیده است. عدم توازن در روش بیان و تحریر مطالب در مقام مقایسه بین این دو قسمت به خوبی مشاهده می‌شود. بدین صورت که فصول اول، دوم و سوم همراه با شرح‌های بسیار و حتی بیان مطالب غیر ضروری است (مثلاً تفصیل زندگی‌نامه اشخاص) اما دیباچه و فصل چهارم کاملاً مختصر و از حیث بیان اندیشه اشخاص یا مرانامه جنبش‌ها ناقص است.

در مجموع «اندیشه عدم خشونت» را اثری یابد ارزیابی کرد که اطلاعات اولیه خوبی را به محققان حوزه «خشونت سیاسی» ارائه می‌دهد. اطلاعاتی که شاید در آثار دیگر کمتر بتوان به آنها دست یافت. اما یکسونگری حاکم بر اثر، منجر به کاهش اعتبار علمی آن شده و لازم است که کتاب مورد بازنگری کلی قرار گیرد. این بازنگری می‌تواند به تالیف و انتشار اثری تازه در همین موضوع منتهی شود که نسبت به اثر حاضر جامع‌تر بوده و درخور عنوان «اندیشه عدم خشونت» باشد. «اندیشه عدم خشونت» کتابی است که

باید دوباره نوشته شود تا حق آن ادا گردد.

ج - «خشونت» حقوق بشر، جامعه مدنی»، مقالاتی در قالب کتاب

محمد رضا نیکفر در کتاب حاضر به طرح یکی از ابیاد خشونت. که همان شکنجه باشد. و نفی آن همت‌گمارده است و برای این منظور با فاصله گرفتن از زبان علمی و آکادمیک، توانسته متنی روان و سلیس را عرضه بخشد که مخاطبین آن با فهم آن چندان مشکل نخواهند داشت. این ویژگی از آن جا که می‌تواند به طرح موضوعی مهم و پیچیده در سطح جامعه کمک کند، حائز اهمیت است. ولی کتاب به عنوان یک اثر علمی دارای نواقصی است که رفع آنها می‌تواند به اتقان علمی اثر کمک کند:

۱- عدم انسجام محتوایی اثر

همان گونه که خود مؤلف در پیشگفتار کتاب اظهار داشته، مطالب کتاب حاصل تالیف پنج مقاله در فاصله زمانی ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۷ می‌باشد. انگیزه‌های مختلف برای نگارش هر اثر، موجب شده تا مقالات از یکدستی لازم برخوردار نباشند و تنها عامل و مرتبط کننده آنها مضمون‌هایی باشد که کم و بیش به هم نزدیکند: آزادی، رواداری و حقوق انسانی. بدیهی است که این ارتباط ضعیف نمی‌تواند انسجام لازم برای تالیف یک کتاب را پدید آورد. لذا پیشنهاد مشخص در این ارتباط انتشار «مجموعه مقالات»، مطابق عرف جامعه علمی است تا انتشار یک عنوان کتاب مستقل. در این میان دو مقاله «رواداری» و «اخلاق و خشونت» به طور مستقیم با موضوع کتاب همخوانی دارد و مقالات دوم و سوم پایوندهای ثانوی در کتاب گنجانیده شده‌اند و مقاله پنجم کمترین ارتباط را با موضوع کتاب دارد.

۲- تقلیل‌گرایی

تقلیل پدیده اجتماعی. سیاسی مهم و پیچیده‌ای همچون «خشونت» به «شکنجه» نکته‌ای است که استدلال مشخصی برای آن در کتاب نشده است و معلوم نیست که غرض از انتخاب این عنوان (یعنی خشونت) و پرداختن به یکی از مصادیق جزئی آن (یعنی شکنجه) مطابق چه اصل علمی‌ای صورت گرفته است. از مجموع دو نقیصه مذکور چنین برمی‌آید که انتخاب این عنوان کتاب بیشتر تابع ملاحظات انتشاراتی و شرایط حاکم بر جامعه است. بدین صورت که وقوع چند فقره خشونت و عطف توجه محققان، دانشجویان و عامه مردم به این موضوع عاملی شده برای انتخاب این عنوان، حال آنکه محتوای کتاب به پردازش منطقی و متسجم خشونت اختصاص ندارد و بجای آن چند مقاله. که هر یک به تنهایی کاملاً علمی و درخور توجه نمی‌باشد. آمده‌است.

۳- معضل دین و خشونت

اثر حاضر نیز همچون دیگر کتابهای مورد بررسی در این مقاله، از حیث پرداختن به نسبت دین و خشونت، ناقص

است و اندک مطالب بیان شده نه در مقام نفی و نه در مقام اثبات از سندیت و بنیان استدلالی لازم برخوردار نیست. علت این امر شاید به ماهیت مقاله‌ای بودن کتاب برگردد و اینکه مقالات به خاطر داشتن محدودیت در حجم، نتوانند به طور تفصیلی و مستنداین موضوع را مورد کاوش قرار دهند.

۴- یکسونگری در مقام تحلیل

در مقاله «حقوق بشر و مسئله نسبیت‌باوری فرهنگی» مولف به طرح این فرضیه پرداخته که: نسبیت‌باوری فرهنگی به رواداری و عدم خشونت منجر می‌شود حال آن که در مقام طرح این فرضیه مهم از توجه به ابعاد مخالف مدعا و طرح دیدگاه‌های مختلف غفلت شده است.^{۱۸} شاهد مثال فوق بر عدم تدقیق مولف در مبانی نظری مدعیات مطرح شده در کتاب دلالت دارد و اینکه روح ساده‌نویسی بر کل اثر حاکم است و لذا موارد متعددی را می‌توان یافت که استدلال و استناد در آنها ضعیف بوده و صرفاً به طرح یکسویه نظرگاه مختار نویسنده بسنده شده است. گذشته از مثال فوق می‌توان به مقاله «تلاشی برای دستیابی به مفهوم ایرانی جامعه مدنی» اشاره داشت که از این حیث می‌تواند موضوع نقد مستقلی قرار گیرد.

خاتمه و جمع‌بندی

«ممکن نیست کسی به تاریخ و سیاست بیندیشد و از نقش عظیمی که خشونت همیشگی در کار بشر ایفا کرده است، بی‌خبر بماند»^{۱۹}

«خشونت» را باید از جمله موضوعاتی به حساب آورد که مصداق بارز «پارادکس نفی و اثبات» است. مطابق این پارادکس در حیات اجتماعی. فردی انسان موضوعاتی وجود دارند که علی‌رغم انکار آنها و اجماع بر بردی این اعمال، در مقام عمل افراد و یا جوامع به طرق مختلف درگیر آن بوده‌اند لذا انسان در برزخ میان «واقعیت» و «آرمان» می‌ماند و نمی‌داند که چگونه با این پدیده مواجه شود. این پارادکس در جامعه مدرن عصر حاضر به وضوح قابل مشاهده است:

«یکی از تناقض‌های آشکار در تمدن کنونی آن است که از یک سو خشونت را به صورت موضوعی «جذاب» و در واقع «دلپذیر» درآورد؛ است که «تاماشاپیان» زیادی را به سوی خود جلب می‌کند و از سوی دیگر در گفتارهای رسمی و غیررسمی خود همان خشونت را پدیده‌ای «زشت» و قابل نکوهش می‌شمارد»^{۲۰}

تجلی بارز حکم فوق در عالم سیاست، پیدایش «دولت» است که غالباً از آن به مثابه عامل گذار از «وضعیت طبیعی» به «وضعیت مدنی» یاد می‌شود.^{۲۱} حال آن که خود دولت موجب خشونت در جامعه و روابط بین‌المللی است. به عبارت دیگر پدیده‌ای که برای مقابله با خشونت توسط انسان ایجاد شده، خود در خدمت خشونت قرار می‌گیرد و چنین بنظر می‌رسد که از این انتخاب‌گریزی هم نیست.^{۲۲} چرا که در

در کتاب «اندیشه عدم خشونت»، در مقام بیان دیدگاه‌های مربوط به عدم خشونت، توجه مولف، کاملاً معطوف به غرب و شرق بوده و از اندیشه ایرانی غافل مانده است

«اندیشه عدم خشونت» اطلاعات

اولیه خوبی را به محققان

حوزه «خشونت سیاسی» ارایه

می‌کند، اما یکسونگری حاکم بر اثر، از

اعتبار علمی آن کاسته است

ورای «دولت» و نفی آن، چیزی جز «هرج و مرج» و «خشونت» وجود ندارد.^{۲۳}

«برنارد ویلیامز» در مقاله «آیا مدارا فضیلتی محال است؟» جمله زیبایی دارد که بنظر می‌رسد حکایت «خشونت» هم باشد. می‌گوید: «شکال در این است که به نظر می‌رسد مدارا در آن واحد هم ضروری و هم محال است»^{۲۴} واقعیت فوق در نهایت، اندیشمندان علوم اجتماعی و سیاسی را به آنجا رهنمون شده که در دوره‌ای «نفی و اثبات» قایل به تفکیک شده از «خشونت مشروع» و «خشونت نامشروع» سخن گویند. با بررسی اینگونه دیدگاه‌ها معلوم می‌شود که موارد ذیل مشمول حکم خشونت مشروع شده و عقلاً مورد تایید هستند. آنچه در ادامه می‌آید، تنها مواردی است که بیشتر بر آنها تکیه شده و از ذکر مصادیق جزئی‌تر صرف نظر شده است.

۱- خشونت در مقام دفاع

مطابق حکم عقل سلیم، مظلومان که مورد تهدید عملی مهاجمان قرار گرفته‌اند و هستی آنها در معرض نابودی است حق دارند دست به سلاح برده و با سرکوب مهاجم به صیانت از خود بپردازند. بر این اساس قیام‌برندگان ستمدیده در مقابل اربابان زورگو را نمی‌توان به استناد «نفی خشونت» محکوم کرد.^{۲۵} پوپر در «ناکجاآباد و خشونت» به همین وجه اشاره دارد:

«... نتیجه مهم این است که نباید اجازه داد تفاوت میان حمله و دفاع محو شود. بلکه برعکس باید بر این تفاوت



عدم انسجام و یکدست نبودن محتوا، تقلیل پدیده اجتماعی - سیاسی خشونت به «شکنجه»، ارائه ناقص موضوع نسبت دین با خشونت، یکسونگری در تحلیل و غفلت از طرح دیدگاه‌های مختلف از نقاط ضعف کتاب «خشونت، حقوق بشر، جامعه مدنی» محسوب می‌شود

تاکید کنیم و از نهادهای اجتماعی... که وظیفه‌شان تفاوت دقیق نهادن میان تجاوز و مقاومت در برابر تجاوز است، پشتیبانی کنیم»^{۲۶}

۲- خشونت در مقام تنبیه و مجازات قانونی اعمال قانون همیشه با پدید آمدن گروهی متخلف همراه است که اگر با آنها مقابله نشود، اعتبار قانون زیرسؤال رفته و در نهایت جامعه دستخوش ناامنی می‌شود. لذا اجرای قانون و مجازات قانونی را نباید از مصادیق خشونت به حساب آورد. البته مجال بحث در ماهیت قدرت، همچنان باز بوده و استدلال‌های ویژه خود را دارد که در حیطه مقال حاضر نیست.^{۲۷}

۳- خشونت در مقابل باطل و شر «سیدحسین نصر» در مقام تبیین این نوع از خشونت چنین می‌نویسد:

«به هر حال مادام که [وجود] حقیقت و خیر را می‌پذیریم، همچنین ناچاریم به عدم مدارای حقیقت در برابر خطا و عدم مدارای خیر در مواجهه با شر تن دهیم. وانگهی حقیقتاً قاطبه کسانی را که نسبت به شر بی‌مدارا بوده‌اند، در جمیع جوامع به عنوان قهرمانان خیر ستوده‌اند.»^{۲۸}

مصادیق بارز این وضعیت را می‌توان در میان علمای علوم طبیعی دید، آنجا که به طور معمول پیروان پارادایم رایج و مقبول با کسانی که پا را از دایره اصول این پارادایم فراتر می‌گذارند، عدم مدارا پیشه می‌کنند و این جریان به

هر حال با نوعی از خشونت همراه بوده است.^{۲۹}
۴- واکنش اجباری

علی‌رغم طرد مصادیق خشونت، افراد یا گروه‌ها حتی تمدن‌ها در بعضی از موارد در موقعیت‌هایی قرار می‌گیرند که مجبور به اعمال خشونت می‌شوند. به عنوان مثال، سیدحسین نصر در مواجهه غرب با اسلام می‌نویسد:

«در وضعیتی به سر می‌بریم که غرب متجدد سعی می‌کند دید خود را درباره امور، به رغم تحول دائم آن، به دیگران تحمیل کند... بنابراین در چنین شرایطی برای اسلام در مواجهه با چیزی که [به طور غیرمستقیم] هستیش را تهدید می‌کند، چاره‌ای جز عدم مدارا باقی نمی‌ماند»^{۳۰}

به عبارت دیگر، یکسان نبودن شرایط بالاجبار خشونت‌زا خواهد بود. چرا که طرف حامی عدم خشونت‌نه از آن حیث که برای اندیشه عدم خشونت احترام‌قابل است، بلکه بخاطر تامین منافعش از طرق به‌ظاهر غیرخشونت‌آمیز، دم از مدارا می‌زند و چنانچه این ابزار را از کف دهد، خود او از متوسلان به خشونت خواهد بود.

۵- اعمال نمادین

ادیان، مکاتب و ایدئولوژی‌ها نمادهای خاص خود را دارند به گونه‌ای که شاید بسیاری از آنها برای ناظر بیرونی دلپذیر نمایند. حال آن که بار معنوی این نمادها می‌تواند بر ظاهر غلبه کند و آنها را از دایره خشونت خارج سازد. در حوزه مطالعات «اسطوره‌شناسی» از این اعمال به «خشونت‌های مقدس» یاد می‌شود که مصادیق آن قربانی در دین اسلام است. «رنه ژیرار» از محققان بنام این حوزه چنین می‌گوید:

«این همان چیزی است که ما آن را خشونت مقدسی که از خون قربانی ایجاد می‌شود نامیدیم»^{۳۱}

۶- اعمال رهایی‌بخش

آدمیان را در یک تقسیم‌بندی کلان به دو گروه «اسیران پندار» و «واقفان به حقیقت» می‌توان تقسیم کرد. بنابراین چه بسا برای بیدار کردن و رهانیدن این اسیران لازم به انجام افعالی باشد که ظاهراً خشن می‌نمایند. همانند سیلی که به گوش خفته‌ای نواخته می‌شود تا از خواب بیدار شده و از دام خطر بگریزد، یا جاقویی که سینه‌ای را می‌شکافت تا مرضی را درمان کند. پس بر این مبنا نباید از این افعال به خاطر اهداف عالی مترتب بر آنها به خشونت یاد کرد.^{۳۲}

۷- رفتارهای طبیعی

حیات طبیعی همراه بروز رفتارهایی غریزی و توانایی‌هایی از سوی حیوان و انسان بوده که انصاف آن به خشن و یا غیرخشن مشکل می‌نماید. (اگر غرض

از این انصاف دم یا مدح آنها باشد) برآستی می‌توان در دیدن پرنده‌ای توسط گربه‌ای را مصداق خشونت دانست. بر همین سیاق آیا رفتار انسان در مقابل طبیعت را که با هدف رفع نیاز صورت می‌پذیرد می‌توان خشونت‌بار دانست؟!^{۳۳}

موارد فوق اگر چه تماماً جای بحث و انتقاد دارد به گونه‌ای که احساس می‌شود چیزی در بعضی از این تفکیک‌ها وجود دارد که انسان را از پذیرش آنها و استثنانمودن حکم «عدم خشونت» بازمی‌دارد اما این گفته «پائول گیلبرت» را اثبات می‌کند که مواردی وجود دارد که حل مشکل جز با اعمال قدرت ممکن بنظر نمی‌رسد.^{۳۴} و آنجاست که باید به تامل جدی درباره خشونت- جواز یا عدم جواز آن- پرداخت. با رجوع به علل وانگیزه‌های متنوع بروز خشونت بحث فوق از غموض بیشتری برخوردار می‌گردد.^{۳۵} تا آنجا که گروهی در مقام تجویز خشونت‌های عریان همچون «ترور» برآمده آن‌را به مثابه یک راه‌حل توصیه می‌کنند.^{۳۶}

نتیجه آن که باید پذیرفت بحث از خشونت همچنان در ابهام است و زوایای مختلف آن به صدور احکام متضارب منجر شده است. در این میان رویکردهای سه‌گانه نفی، اثبات و تفکیک نتوانسته‌اند در مقام عمل حل معما بکنند و از این حیث خشونت را باید یکی از معماهای تاریخ بشریت لقب داد. این حکم وقتی جدی‌تر می‌شود که نسبت دین و خشونت در میان باشد. متأسفانه آثار منتشره به این موضوع مهم توجه چندانی ندارد. اما در مقابل ادعای غرب که سعی در برقراری ارتباطی بین دینداری (بویژه اسلام) با خشونت‌ورزی دارند، یک واقعیت خارجی در دسترس ما است که می‌تواند ناقص ادعای فوق باشد. آن هم تجربه خود غرب است که با دنیایی کردن دین، نه تنها از خشونت رها نشد، بلکه سهم بیشتری از خشونت را به خود اختصاص داد:

«در دوران فعلی که ناسوتی‌ترین دوران تاریخ بشر است، دین دست کم در غرب، به میزان زیادی در محراب ناسوت قربانی و ناچار به قبول نسبت‌بناوری شده است تا از این راه به صورت جزئی از گفتمان تجدد درآید. با این حال به میزان مدارا به معنای عمیق آن نه تنها افزوده نشده، بلکه عدم مدارا به نحو بی‌سابقه‌از دیاد یافته [است].»^{۳۷}

بدین ترتیب چنین به نظر می‌رسد که مقوله «خشونت» با دو ضرورت پژوهشی - اول: درک معنا و مصادیق کلی خشونت، دوم: درک رابطه دین و خشونت باید در دستور کار محققان جامعه ما قرار گیرد و سه اثر حاضر گذشته از انتقاداتی که بر آنها وارد است، نقطه‌آغازین مناسبی به شمار می‌رود.

برنارد ویلیامز: اشکال در این است که به نظر می‌رسد مدارا در آن واحد هم ضروری و هم محال است



برخی از اندیشمندان اجتماعی و سیاسی، خشونت در مقام دفاع، خشونت در مقام مجازات قانونی و بعضی از اعمال نمادین به ظاهر خشن را در زمره خشونت‌های مشروع و عقلا مورد تایید دانسته‌اند

یادداشت‌ها:

۱- سیدحسین نصر، «مبادی مابعدالطبیعی و تلقی اسلامی در مقوله مدارا و عدم مدارا»، هومن پناهنده، کیان، ش ۴۵، ص ۴۴.
۲- در ارتباط با سوءاستفاده‌های به عمل آمده از این مقوله در سطح بین‌المللی نک:

Geoffrey Kemp, "U.S Support of Terrorism is Necessary", IN: David L. Bender and Bruno Leone (Editors), *Terrorism*, Greenhaven Press, 1986, PP. 133-6.

Henry Steele Commager, "Both Superpowers Encourage Terrorism", IN: *Terrorism*, OpCit, PP. 175-7.

3. see: Ed. Carins, *children and Political Violence*, Blackwell, 1996, esp. PP. 9-11.]

۴- تد رابرت گر، چرا انسانها شورش می‌کنند، علی مرشدی زاد، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷، ص ۲۴.

۵- عبدالکریم سروش، «دیانت، مدارا و مدنیت» (گفتگو)، کیان، ش ۲۴، ص ۲۰.

۶- ارتباط «متن» با عمل «خشونت‌آمیز» را در مقاله زیر بخوانید: «مبادی مابعدالطبیعی و تلقی اسلامی در مقوله مدارا و عدم مدارا»، پیشین، ص ۴۳.

۷- کلیات مربوط به واژه‌های مذکور را در منابع زیر ببینید: بهروز ناظر، «خشونت پاک: نگاهی به فیلم آژانسر شیشه‌ای» کیان، ش ۴۴، صص ۱۹۵-۱۸۸.

۸- هانا آرنت، خشونت، عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۹، صص ۷۰-۸۵.

8. Georges Sorel, *Reflections of Violence*, New York, 1906.

۹- جهت اطلاع از خشونت به مثابه یک روش نک:

F. F Ridley and Grant Jordan (Edis), *Protest Politics: Cause Groups and campaigns*, Oxford University press, 1998.

۱۰- در خصوص رویکرد اسلامی منابع اولیه زیر قابل توجه است: اول - در ارتباط با مصادیق عملی خشونت‌ورزی نک:

- آن. کی- لمبتون، دولت و حکومت در اسلام، سیدعباس صالحی و محمد مهدی قنقی، چاپ و نشر عروج، ۱۳۴۷.

- غلامرضا ظریفیان شفیعی، دین و دولت در اسلام، تهران،

مؤسسه علمی و فرهنگی میراث ملل، ۱۳۷۶.

دوم - در ارتباط با بُعد نظری نک:

- عبدالحمین زرین کوب، مجتبی مینوی و دیگران، «تسامح آری یا نه؟» (دفتر نخست)، تهران، مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر، ۱۳۷۷.

سوم - رویکرد بینابینی و جمع این دورا در مقاله زیر آورده‌ام:

- اصغر افتخاری، «مبانی اسلامی حاکمیت سیاسی»، دانشگاه اسلامی، شماره ۶.

۱۱- منبع مهم در این زمینه کتاب «اندیشه عدم خشونت» نوشته رامین جهانگیر است که در همین نوشتار معرفی شده است.

۱۲- رابطه فوق را در مقاله زیر به شکل مستند بخوانید:

leonard B. Weinberg and William L. Eubank, "Terrorism and Democracy: What recent events disclose", *Terrorism and political Violence*, Volume 10, Number 1, Spring 1998, PP. 108-118.

۱۳- در این ارتباط نک:

- علی رضاقلی، جامعه‌شناسی خودکامگی، تهران، نی، چ ۱۳۷۱، ۲.

۱۴- موضوع جنبش و نهاد، مقوله مهمی است که در ایران توسط مرحوم شریعتی به شکل مبسوطی مطرح شده است.

۱۵- درباره پتانسیل جوانان برای بروز خشونت نک:

Franklin E. Zimring, *American roth Violence*, New York, Oxford University Press, 1998.

۱۶- در این ارتباط نگاه کنید به نقد آرایه شده از سوی کیان بر تعریف دکتر سروش از خشونت در:

- عبدالکریم سروش، «دیانت و مدارا»، پیشین.

۱۷- گلستان سعدی، (تصحیح) حسین استادولی، تهران، انتشارات قدیانی، ۱۳۶۷، ص ۴۹.

۱۸- تأثیر مخالف نسبیّت باوری در میزان خشونت در مقاله زیر آمده است:

- علی پایا، «نسب‌گرایی معرفتی و خشونت‌ورزی در صحنه عمل اجتماعی»، کیان، ش ۴۷، صص ۴۳-۲۶.

۱۹- هانا آرنت، خشونت، عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ص ۲۱.

۲۰- ناصر فکوهی، خشونت سیاسی، پیشین، ص ۱.

۲۱- نک: اندرو وینست، نظریه‌های دولت، حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۷۱، صص ۷۶-۱۵.

22. Paul Gilbert, *Terrorism, Security and Nationality*, Routledge, 1994, esp. chapter 10

(The Violence of the State).

۲۳- نک: جورج وودکاک، آنارشیزم، هرمز عبداللهی، تهران، معین، ۱۳۶۸، بویژه بخش دوم، صص ۶۵۵-۳۲۱.

۲۴- برنارد ویلیامز، «آیا مدارا فضیلتی محال است؟»، عزت‌الله فولادوند، کیان، ش ۴۵، ص ۴۸.

۲۵- نک: یوسف ابادری، «مکتبه جامعه‌شناسی و خشونت» کیان، ش ۴۵.

۲۶- کارل پوپر، «ناکجاآباد و خشونت» رحمان افشاری، کیان، ش ۴۵، ص ۵۳.

۲۷- نک: عبدالکریم سروش، «دیانت و مدارا»، پیشین.

- «دین، مدارا و خشونت»، میزگرد کیان، ش ۴۵.

۲۸- «مبادی مابعدالطبیعی...»، پیشین، ص ۳۹.

۲۹- همانجا، ص ۴۰.

۳۰- همانجا، ص ۴۵.

۳۱- رنه زیراد، «خشونت و امر مقدس»، کیان، ش ۴۵، ص ۸۵.

۳۲- «دین، مدارا و خشونت»، پیشین.

۳۳- محمدسعید حسینی کاشانی، «پرسش از تکنولوژی و خشونت»، کیان، ش ۴۵، صص ۵-۱۲.

34. Paul Gilbert, *Terrorism, Security and Nationality*, Routledge, 1994, esp. "Reasons for Violence", PP. 77-92.

۳۵- در این ارتباط نگاه کنید به تئوری‌هایی که از بروز طبیعی خشونت در قالب شورش یا انقلاب سخن می‌گویند:

- آلوین استانفورد کوهن، تئوری‌های انقلاب، علیرضا طیب، تهران، قومس، ۱۳۶۹، صص ۸۶-۶۵ و ۲۱۵-۱۸۲.

- تد رابرت گر، چرا انسانها شورش می‌کنند، پیشین، صص ۱۱۱-۱.

36. See: David L. Bender and Bruno Leone (Edis), *Terrorism*, Greenhaven Press, 1986. esp: "Terrorism sometimes Justified" by: Martin Oppenheimer, PP. 86-90.

"IRA Terrorism is Justified", by: John Feehan, PP. 96-104.

"The Palestinian Goal Justifies Terrorism", by: Abu Nidal, PP. 113-8.

۳۷- «مبادی مابعدالطبیعی...»، پیشین، ص ۴۱.